

یادی دیگر از بیهقی مورخ فیلسوف

(زاده شده نزدیک ۴۹۲ درگذشته ۵۶۵)

در شماره ۱۰۴ - ۱۲ سال ۵ ص ۸۲۵ تا ۸۳۳ مجله آئینه از معارج نهج البلاغه او یاد کردم و او را به گواهی روش نگارشش و گفته‌های دیگران ناگزیر شدم حنفی پندارم . اما آنچنان حنفی که مانند سنیان دوازده امامی چهارمذهب در سده‌های دیگر گرایش شیعی دارند (گفتار من در فرهنگ ایران زمین ۱۳ : ۳۰۷) .

از آقای محمد طاهری سبزواری بسیار سپاسگزارم که گفتار این ناچیز را خوانده‌اند و در همین مجله (۶ : ۵ و ۶ ص ۴۷۰ - ۴۷۱) نوشته‌اند که بیهقی سنی نیست بلکه شیعی است و به گواهی برخی از مورخان سید حسینی هم هست .

من از ایشان سپاسگزارم که خواسته‌اند مرا راه بنمایند و بسیار خرسند خواهم شد اگر بفرمایند که در کدام کتاب خوانده‌اند که او از سادات حسینی است . من ناگزیر یکبار دیگر نیز به برخی از نگارشهای خود بیهقی و دیگران نگرستم تا شاید به نکته‌های تازه‌تری بر خورم و چگونگی آیین و روش دینی او برایم آشکارتر گردد . اینک آنچه دستگیرم شده است در اینجا می‌آورم و امیدوارم که دانشمندان به ویژه آقای طاهری سبزواری بخوانند و اگر باز لغزشی مرا دست داده‌آگاه سازند ، چه گفته‌اند : خداوالعلم من افواه الرجال .

این را هم بگویم که مرا هیچ اصراری نیست که بیهقی سنی حنفی باشد یا شیعی ، از کودکی به من گفته‌اند " نحن ابناء الدلیل " . اگر دلیل و گواهی استوارتر در این زمینه به من نشان دهند من آن را پذیرا خواهم بود و از راهنمایم سپاس خواهم داشت .

۱ - گفته‌های بیهقی درباره خود و خاندانش

بیهقی چنانکه در سرگذشت خود می‌نویسد در روز شنبه ۲۷ شعبان ۴۹۰ و اندی در سبزواری بیهق از مادر بزاد و در آغاز به خواندن کتابهای ادبی پرداخت ، تاج المصاغر ابوجعفر مرقئ و پیشوای جامع دیرینه نیشابور را در ۵۱۴ از برکردودر ۵۱۶ نزد احمد میدانی شاگردی نمود .

با امام ابراهیم خراز متکلم (که در معارج نهج البلاغه از او یاد کرده است، ص ۸۲۹ گفتار من) و امام محمد فزاری شد آمد داشت. پدرش در پایان ج ۵۱۷/۲ درگذشت و او در ذح ۵۱۸ به مرو رفت و نزد تاج القضاة ابو سعید یحیی بن صاعد فقه خوانده و در ع ۱۱/ ۵۲۱ به نیشابور رفته است. او در ۵۲۶ داور شهر بیهق شده و در شوال ۵۲۶ به ری رفته و تا ج ۵۲۷/۱ در آنجا بماند و به کتابهای ریاضی از حساب و جبر و مقابله و احکام می نگریست. استاد ریاضی او در خراسان عثمان جادوکار خراسانی بود و او آن را نزد وی به کمال رساند. او در ع ۵۲۹/۲ به نیشابور بازگشت و در ۵۳۰ نزد قطب الدین محمد مروزی طبسی نصیری به سرخس رفته حکمت فرا گرفت. باز در ۲۷ شوال ۵۳۲ به نیشابور برگشت تا اینکه در رجب ۵۳۶ به بیهق بازگشت و در رمضان ۵۳۷ به نیشابور شد و در روزهای آدینه و چهارشنبه و دوشنبه درسه مسجد مجلس داشته اندرز میداد و تا رجب ۵۴۹ در آنجا بماند. سپس به شهر خویشرفته است (معجم الادبایا قوت ۵ : ۲۰۸).

بیهقی در تاریخ بیهق (ج ۱ : ۱۰۱ - ۱۰۷ و ج ۲ : ۱۷۴ - ۱۸۴) میگوید که نیاکان من حاکمیان و فندقیان از شهر سیوار و الشنان بست بوده اند. یکی از آنان حاکم امام ابوسلیمان فندق پسر امام ایوب پسر الامام الحسن است که از سیوار به نیشابور آمده و به فرمان محمود غزنوی و احمد میمندی در آنجا به داور و وقتوایر پرداخت. سپس در دیه سرمستان بیهق بنیشت و داور آنجا شد و در همانجا در شب آدینه نهم شوال ۴۱۹ درگذشت.

دومی پسرش امام ابوعلی حسین (شب آدینه ۲۷ شوال ۳۹۹ - ۴۸۰) بوده که در نیشابور دشواریهای فتوای شرعی را هموار می ساخت و جانشین داور داوران ابوعلی حسن بن اسماعیل بن صاعد شده بود و همچنین داور نیشابورو بیهق. هنگامی که میخواست به حج برود از دیوان ظفرل محمد سلجوقی در ج ۲/ ۴۵۵ فرمانی به وزیر قائم عباسی عبدالملک در سفارش او نوشته شده است. او همواره در شبانه روز جز هنگام بیماری از خواندن و نگریستن و گفتگوی علمی و ریاضت بر نمی آسود و پیوسته به نیاز و نماز و نیایش میپرداخت. او داماد امامی شده بود که فقیه رئیس ابو عبدالله محمد بن یحیی او را از نیشابور به بیهق آورده بود، همان امام شرف الصالحین ابو القاسم عبدالعزیز پسر امام یوسف پسر امام جعفر پسر امام محمد پسر ابراهیم پسر امام ابوعلی محمد کشرمد پسر عمرو پسر نصر پسر حرمان نیشابوری.

سومی پسرش حاکم امام شیخ الاسلام امیرک ابوسلیمان محمد بود که در ۴۲۰ در نیشابور زاده و در ۵۰۱ درگذشته است. او در نیشابور نخست به جانشینی امام اسماعیل پسر عبدالرحمن صابونی سپس با فرمان القادر عباسی به خطابت پرداخته و در روز آدینه پس از نماز دیگر

در جامع کهن با فرمانی که از دارالخلافه و از دربار پادشاهان داشته بود مجلس پند و وعظ داشته‌است و این منصب به خود بیهقی از او به ارث رسیده بود. او داور نیشابور هم بوده و در خود بیهقی هم ده‌سالی داوری کرده‌است.

چهارمی پسرش شمس‌الاسلام امام‌الائمة ابوالقاسم زیدپدر بیهقی که در روزیکم شوال ۴۴۷ زاده و در روز پنجشنبه ۲۷ ج ۵۱۷/۲ درگذشت. او بیست و اند سال در بخارا زیسته و از دانشمندان آن شهر مانند امام ابوبکر محمد بن احمد بن فضل فارسی و امام ابو عبدالله حسین کاشغری و شمس‌الائمة ابوبکر محمد بن ابی سهل سرخسی و سید امام ابوبکر محمد جعفر آموخته و هم شاگردش امام برهان‌الدین عبدالعزیزین مازنه بوده‌است. امام ابوالحسن عبدالعزیز فارسی خطیب نیشابور در سیاق‌التاریخ که در تاریخ نیشابور است و امام علی بن صالح صالحی خواری در تاریخ بیهقی از او یاد کرده‌اند. باز بیهقی می‌نویسد که خواجه ابوالقاسم علی بیهقی که از بزرگان بوده و ریاست و سروری بیهقی را داشته در همان قصبه یا شهرک گویا در ۴۱۴ چهار مدرسه ساخت. یکی از آنها مدرسه حنفیان بود که برای نیای نیایم امام ابوالقاسم عبدالعزیز بن یوسف نیشابوری بنیاد نهاده و آن در روزگار من هم آباد است (ج ۲: ۳۳۷).

خواجه رئیس ابونصر منصور پسر راس همین ابوالقاسم علی را در سرزمین بیهقی جانشین خویش کرده و در ذح ۴۲۱ فرمانی برای وی فرستاده بود (ج ۲: ۳۳۷).

ادیب احمد مقری بیهقی مقری نیای نیایم امام ابوالقاسم عبدالعزیز نیشابوری بوده است (ج ۲: ۴۳۶). همین امام ابوالقاسم عبدالعزیز پسر امام یوسف پسر جعفر پسر امام محمد پسر ابراهیم پسر کשמرد نیشابوری نیای نیای بیهقی از دانشمندان بوده و نوشته‌های او را خود بیهقی داشته‌است. او را فقیه رئیس ابو عبدالله محمد بن یحیی از نیشابور به بیهقی آورده‌است.

امام کשמرد که یاد کرده ایم همان ابوعلی محمد است که فرزند محمد پسر عمر و پسر النصر پسر مهران نیشابوری بوده و در کوی جنگ (سکه حرب) می‌نشست و دارای مسجدی معروف بود و از امام یحیی بن یحیی شهید در ۲۸۷ شنیده و در ۲۸۷ درگذشت. نوه او امام جعفر در نیشابور پیشوای دانشمندان حنفی بوده و از دربار خلافت نواخت بسیار یافته‌است. جعفر پسر محمد پسر ابراهیم پسر کשמرد نیشابوری در نیشابور پیشوای پیروان ابو-حنیفه بود و در باره سیدی شعر دارد. یوسف پسر او همانست که قرانگین اصفه‌بندی پدر منصور قرانگین در پهلوی "رجا" مدرسه‌ای ساخت و هر روز آدینه فرمان روای خراسان ناصرالدوله ابوالحسن محمد بن ابراهیم سیمجوری به زیارت و سلام او می‌آمده‌است.

نامه‌هایی که فرمان‌روایان آن روزگار بدو نوشته‌اند نزد بیهقی بوده است .

پسرش ابوالقاسم عبدالعزیز یاد شده از نیشابور به بیهقی آمده و یگانه روزگار به شمار آمده و در دانشها سرآمد بوده و در نیشابور داوری می‌کرده است . او راجز دختر نبوده است . او نیای حاکم امام شیخ الاسلام امیرک ابو سلیمان محمد نیای من که در نیشابور در ۴۲۵ زاده و در ۵۰۱ درگذشته بوده است . (تاریخ بیهقی ج ۲: ۱۵۶ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۹۳ و ۲۳۶ و ۳۲۷ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۴۳۶) . نیز بیهقی می‌نویسد که خواجه ابوالقاسم حسین فرزند خواجه ابوالحسن علی فرزند مسکوب بیهقی کشته در روز چهارشنبه نهم رمضان ۴۳۲ نیای مادری من است و مادر او دختر ابوالفضل پسر ابوبکر محمد پسر عباس طبری خوارزمی درگذشته نیمه رمضان ۳۸۳ بوده است و استاد ابوبکر خوارزمی خود خواهرزاده ابو جعفر محمد جریر طبری آملی مورخ بوده است . پس من از یک‌رگ بدومی پیوندم و تاریخ‌نگاری از او به من رسیده است . ابوالقاسم بیهقی یاد شده پدر ابوالقاسم علی درگذشته ۴۸۳ پدر مادر خود بیهقی بوده است . (تاریخ بیهقی ج ۱: ۱۰۸ و ۱۰۹ و ج ۲: ۱۸۵ و ۱۸۷ و ۱۸۶ و ۱۸۸ و ۱۸۳ و نقض ج ۲: ۲۱۸) .

۲- سخنان دانشمندان در باره بیهقی

ابن شهر آشوب در معالم العلماء (ص ۴۱ ش ۳۳۴) و در مناقب (ص ۱ ج ۱ چاپ سنگی ۱۳۱۷) از پدر بیهقی و کتاب حلیة الاشراف او (در این که فرزندان حسین (ع) فرزند پیامبرند) که پسرش نسخه‌ای از آن را در دسترس وی گذارده است (ناولنی ابوالحسن البیهقی حلیة الاشراف) یاد کرده مانا او را از استادان خود به شمار می‌آورد . او در همینجا در دنبال آن از خود بیهقی به نام ابوالحسن فرید خراسانی نام برده و از تلخیص مسائل من الذریعة او یاد کرده است (اعلام الشیعة ۶۲: ۱۱۲ و ۲۳۳) . یاقوت از تلخیص یاد نکرده است چه گویا او آن را پس از مشارب التجارب ساخته باشد .

ابن بابویه منتجب الدین رازی در فهرست خود (بحار ۱۰۵: ۲۳۳) از ابوالحسن زید بن حسن بن محمد بیهقی یاد کرده و او را " فقیه صالح " خوانده همانکه حرعاملی در امل الاصل (۲: ۱۱۲) هم آورده است . ولی رازی از خود بیهقی یاد نکرده است . تهرانی در الاعلام (۶: ۱۱۲) میگوید که او پدر بیهقی نیست و دیگری است .

عبدالجلیل قزوینی رازی در نقض ساخته ۵۵۵ و ۵۵۶ تا ۵۵۹ در شمار بزرگان شیعی از او به نام " الشیخ ابوالحسن الفرید " یاد کرده است . ابن الفوطی از او بنام " امام شرف الدین ابوالحسن علی بن زید بن امیرک انصاری

بیهقی "یاد کرده و از تاریخ بیهقو تتمه و وشاح او سرگذشت برخی از دانشمندان را آورده است. (چاپ هند ص ۵۳ و ۱۲۷ و ۱۳۴ و ۴۴۷ و ۵۴۲ و ۷۲۴ و ۷۲۹ و ۷۶۶ و ۷۷۵ و چاپ بغداد ۱: ۴۰۹ و ۱۳۰).

عبدالله افندی اصفهانی در ریاض العلماء (ش ۹۹۳ دانشگاه تهران برگ ۱۶۹ ر) نوشته است که: "الشیخ ابوالحسن ابن الشیخ ابی القاسم ابن الحسن البیهقی کان من اجلة مشایخ ابن شهر آشوب و من کبار اصحابنا کما یظهر فی بعض المواضع و کان والده ایضاً من اعظم العلماء".

اودر جای دیگر (ش ۵۳۵ دانشکده ادبیات تهران ص ۲۲۹) از ابوالحسین زید ابن الحسن بن محمد البیهقی یاد کرده و سخنانی که منتجب الدین رازی در فهرست و اربعین و ابن شهر آشوب و حر عاملی در امل الامل درباره او دارند آورده است و روی هم رفته اودر تشیع بیهقی یقین ندارد و در این باره "کما یظهر فی بعض المواضع" میگوید. نوری در مستدرک (۴۹۲:۳) و عاملی در اعیان الشیعة (۴۱: ۲۵۸ و ۲۶۰) و تهرانی در اعلام الشیعة (۶: ۱۹۰) گویا به پیروی از افندی او را شیعی دانسته اند. نیز بنگرید به تعلیقات نقض (۱: ۵۵۶ - ۵۶۳). خوانساری در روضات الجنات (ص ۷۰) سرگذشت بیهقی را از الوافی بالوفیات صفدی گرفته و او را از دانشمندان "آن" میدانند و ماناوی را سنی می پندارد. افسوس که این بخش از الوافی صفدی هنوز گویا به چاپ نرسیده است تأیید شود که درباره بیهقی چه میگوید.

محمد فروزینی در سرگذشت اوبه آیین او اشارتی نکرده است. ولی بهمینار (ص ۱۹۴ تاریخ بیهق) او را به گواهی نگار شهابی سنی میخواند. کرد علی هم در دیباجه تتمه صوان الحکمة هم او را بگواهی استادان وی "سنی جماعی" میدانند. سبک و روش او در تاریخ بیهق در سرگذشتها و روایتها نشانه شیعی ندارد، بلکه درباره ابوحنیفه در چند جا "امام ابوحنیفه" مینویسد و از او حدیث روایت میکند (ج ۲: ۷۸ و ۲۵۲ و ۴۶۷ و - ۴۷۲). اگر چه او در تاریخ بیهق ساخته ۵۶۳ (ج ۲: ۲) پس از درود بر پیامبر آل و اولاد او پاکان و گزیدگان "می آورد و در جوامع احکام النجوم (۴۸۹ دانشگاه) پس از آن "وآله الاخیار" می نویسد و در لباب الانساب ساخته ۵۵۸ پس از آن "علی آله... و اهل بیته... میگوید و بوی تشیع از آن می آید. ولی در تتمه صوان الحکمة ساخته میان ۵۵۳ و ۵۶۵ "علی اصحابه و خلفائهم الراشدین من بعده" می نویسد.

شکفت اینجاست که او در معارج نهج البلاغة که جای آشکار ساختن آیین شیعی است این سخن را پس از درود بر پیامبر بر زبان می آورد: "و علی اصحابه الصدیق و الفاروق و ذی النورین

والمترضى تحيات " و چنین سخنی جز از یک حنفی یا شافعی بر نمی خیزد . او در اینجا و در تاریخ بیهق خود را از دودمان خریجه بن ثابت ذوالشهادتین از پیاران پیامبر میدانند و خود را از خاندان عرب می پندارد . آنها هم اگر نسبت ولایتی فراموش شده ای نباشد که در جاهای دیگر نیز می بینیم (اعلام الشیعه ۶ : ۳۲۷) .

رازی در نقض (ج ۲ : ۲۵۲) سزوار را از شهرهای شیعی بشمار می آورد چنانکه قاضی نورالله شوشتری هم در مجالس المؤمنین چنین میگوید . ولی ندیده ام که او از خود بیهقی یادی کرده باشد یا من نیافته ام .

مگر اینکه بیهقی در تاریخ بیهق (ج ۲ : ۴۷۱) می نویسد که در سال ۴۶۴ در آن شهر مسجدی برای پیروان ابوحنیفه ساخته اند که نشانه و شعار آنها را داشته است .
باز هم در همانجا (ص ۳۳۶) از چهار مدرسه ای که خواجه ابوالقاسم علی بیهقی برای چهار گروه حنفی و شافعی و کرامی و عدلی وزیدی ساخته است یاد نمود .

دونلوپ در دائرة المعارف اسلامی (چاپ دوم ۱ : ۱۱۶۵) سرگذشت او را به خوبی آورده و از پاسخی که او در صفر ۵۴۳ به دوزبان تازی و سریانی به پیرشهای حسام المسیح د متریوس پسر داود پسر یعقوب پادشاه ابخاز (گرجستان) از دربار سنجر داده است (تاریخ بیهق ۱ - ۱۶۳ و ۲ - ۲۸۳) یاد کرده است . پس بیهقی گذشته از دانشهایی چند که دیدانها آشنا بوده است به سه زبان فارسی و تازی و سریانی می نوشته است . او در معارج نهج البلاغه (برگ ۱۱ عکس) میگوید :
" موسی اسم رجل و هو مرکب عبری ذکرته فی کتاب الازاهیر من تصنیفی و فی السریانیة هو المستخرج من الماء و هو عند العبریین الماوشی ، یعنی : وجد تا بوت موسی حین القتاهمه فی نیل مصر بین الماء و الشجر (برگ ۱۲ شرح کیدری) . آیا میتوان گفت که او عبری هم میدانسته است؟

دنباله دارد

دنباله موسسه سید جمال الدین اسدآبادی

در شماره ۲/۱ قسمتی از نوشته سید جمال الدین اسدآبادی را که آقای هاشم محدث با دقت از روی یک نسخه خطی استنساخ و ارسال کرده بودند چاپ کردیم و دنباله آن می بایست درین شماره به چاپ برسد . ولی چون معلوم شد که آن نوشته در کتاب "نامهها و اسناد سیاسی سید جمال الدین اسدآبادی" به جمع آوری و تحقیق با ارزش سیدهادی خسروشاهی (چاپ دوم ، ۱۳۵۱) و همچنین در کتاب "نامه های تاریخی و سیاسی سید جمال الدین اسدآبادی" گردآوری ابوالحسن جمالی اسد - آبادی (چاپ دوم ، ۱۳۵۴) طبع شده است و این هر دو کتاب که چند چاپ دارد در دسترس محققان است لذا برای آنکه صفحات مجله جا برای نشر مطالب دیگر بیاید از آوردن دنباله مطلب اجتناب می شود و خوانندگان علاقه مند می توانند به دو کتاب مذکور در فوق مراجعه فرمایند .